۱۱۰ - لقطه[1]

سؤال : دربارهٔ گم شده که بعد از یافتن چگونه معمول شود

جواب : اگر شخصی در شهر یا قریه چیزی بیاید باید یکبار منادی بر پا نماید که ندا کند ما بین ناس اگر صاحب آن یافت شد اجرت منادی را بدهد و مال را اخذ نماید و اگر یافت نشد تا یک سنه صبر نماید و بعد از یک سنه یتصرّف کیف یشاء و اگر آن شئ باجرت منادی کفاف ندهد و کمتر از آن یا مثل آن باشد پس از یافتن یک روز صبر کند اگر صاحب آنرا یافت ردّ نماید و الّا تصرّف کند و اگر در صحرا و بیابان چیزی یافت شود آنهم تا سه یوم صبر کند و بعد تصرّف نماید "

و در اثری بامضاء ح ا د م ٦٦ : " و اینکه از اشیائی که در طریق یافت شود سؤال شده بود حکم اللّه آنکه اگر در مدن و قری یافت شود باید یک مرتبه منادی ندا کند و اخبار دهد اهل مدینه و قریه را اگر صاحب آن یافت شد ردّ نمایند و اجرت منادی را اخذ کنند و الّا تا نوزده یوم صبر نمایند اگر صاحب آن یافت نشد بجوینده راجع است و اگر در صحرا واقع شود دو واحد حدّ آن در کتاب الهی معیّن شده "

---

[1] اللّقطة بضمّ اللّام و فتح القاف و اسکانها و یقال لقاطة بضمّ اللّام و لَقَطة بفتحتهما بلاها و هما لغة الشّئ الملتقط و یقال بفتح القاف اسم للملتقط بکسرها ایضاً و شرعاً ما وجد من حقّ ضایع محترم لا یعرف الواجد مستحقّه (نقل از کتاب الانوار فقه شافعی) عن زیدبن خالد رضی اللّه عنه قال جاء رجل الی رسول اللّه صلّی اللّه علیه و اله و سلم فسأله عن اللّقطه (بضمّ اللّام و فتح القاف علی المشهور کلّ مال معصوم معرض للّضیاع لا یعرف مالکه و اکثر ما تطلق علی ما سوی الحیوان امّا الحیوان فیقال له الضّالة) فقال اعرف عفاصها و وکائها (العفاص الوعاء الّذی یکون فیه شئ من جلد او نسیج او خشب او غیره واصله الجلد الّذی یکون علی رأس القاروره و الوکاء ما یشدّ علی رأس الصّره و الکیس من خیط و نحوه و المراد تمیزهما عن غیرهما حتّی لا یختلط اللّقطة بمال الملتقط و حتّی یستطیع اذا جائه صاحبها ان یستوضعه الّتی تمیزّها عن غیرها لیتبیّن صدقه من کذبه) ثمّ عرّفها سنة فان جاء صاحبها و الّا ثنائک بها فقال فضالّة الغنم قال هی لک او لأخیک او للذّئب قال فضالة الغنم قال هی لک او لأخیک او للذّئب یا این تکرارِ در کتاب درست است قال فضالة الابل قال مالک و لها معها سقائها و خدائها ترد الماء و تأکل الشّجر حتّی یلقاها ربّها . بیّن الرّسول حکم اللّقطه بأنّه یجب علی ملتقطها ان یتبیّن علاماتها الّتی تمیزّها عن سواها و یحتفظ علیها ثمّ یعرّفها و ینشر نبأها بما یستطیع مدّة التعریف سنة قال جمهور العلماء انّ التّعریف سنة واجب اذا اراد تملّکها و لم یرد حفظها علی صاحبها امّا اذا اراد حفظها لمالکها فالاصحّ انّه یلزمه التّعریف ایضاً امّا القلیل الباقیه الّذی یعلم صاحبه لا یطلبه عادة فانّه لا یعرف اصلاً و علیک بأخذه و ان کانت اللّقطه بما یتسارع الیه الفساد کالطّعام فللملتقط ان ینتفع به و یضمنّه لصاحبه و له ان یتصدّق به و لا ضمان علیه هذا حکم تعریفها امّا اخذها و التقاطها فهو مستحبّ و قیل یجب و قیل ان کانت فی موضع یا من علیها اذا ترکها استحبّ الاخذ و الّا وجب و اذا علم من نفسه الطّمع فیها حرّم علیه اخذها و اللّقطه فی هذه التّعریف ودیعة عند الملتقط و لا یضمنها اذا هلک الّا بالتّعدیّ و علیه تردّها لصاحبها متی بین العلامات و من الامارات ما کان خاصّاً بها یمیزّها عمّا عداها و لا یشترط ان یقیم البنیه و اذا انقضت المدّة و لم یطلبها صاحبها کان للملتقط الانتفاع بها و علیه ضمانها لصاحبها ان عاد یطلبها و ضالّة الغنم معرضة للهلاک و فی ذلک جئث علی اخذها و هل یجب تعریفها اولا الجمهور علی الوجوب فان لم یطلبها صاحبها کان للملتقط ان یاخذها و غرم لصاحبها و قال المالکیّة انّه یملکها بمجرّد الاخذ و لا ضمان علیه و لو جائها صاحبها لانّه سوّی فی الحدیث بین الذّئب و الملتقط و الذّئب لا غرامة علیه فکذلک الملتقط و اجمعوا علی انّه لو جاء صاحبها قبل ان یاکلها الملتقط ردّت الیه و امّا ضالة الابل بیّن رسول اللّه انّها مستغنیة عن الملتقط و حفظ بما رکب فی طاعها من الجلادة علی البطن و القدرة علی التّناول الماکول من الشّجر (ملخّص از کتاب الادب النّبوی). تعریق اللّقطه الاعلام بها و کیفیّته علی ما ذکره فقهاء الفریقین ان تعرفها اسبوعاً فی کلّ یوم مرّة ثمّ ثلثة کلّ اسبوع مرّة و فی المجمع فی قوله ثمّ عرفها سنة ای عرّفها للّناس سنة بذکر صفاتها فی المحافل کلّ یوم مرّتین ثمّ کلّ اسبوع ثمّ فی کلّ شهر فی بلد اللّقیط (مجمع البحرین)